

## عنوان: حزب خداوند به مناسبت ۱۲ اردیبهشت سالگرد شهادت آیت الله مطهری

موضوع: مجتهدان و علما

پدیدآورنده: مطهری، مرتضی؛ صدیقی، نادر

نشریه: همشهری،: ۸۲/۲/۱۳

بازیابی: ۱۳۵۰۰۶۶۸

در قرآن آن چنان که شهید مطهری به ما معرفی می کند با يك حزب الله مواجه ایم که گفت وگو را حتی تا مرتبه دیالوگ بین انسان و خدای خود ارتقا می دهد

نادر صدیقی

### ۱. حزب الله قرآنی

نبرد میان انسان مترقی و متعالی که در او ارزش های انسانی رشد یافته با انسان پست منحرف حیوان صفت که ارزش های انسانی اش مرده و چراغ فطرتش خاموش گشته است به تعبیر قرآن: نبرد میان جندالله و حزب الله با جندالشیطان و حزب الشیطان. . . . آنچنان که در نهضت مسلمانان صدر اول گواه راستین آن را می یابیم که (علي) ع( با این جمله ماهیت نهضت آنها را مشخص می کند: و حملوا بصائرهم علي اسيافهم: همانا بینش های واقع بینانه خویش را بر شمشیرهای خود حمل می کردند، و نه همیشه به موازات تکامل ابزار تولید بوده است، مانند قیام های آزادیخواهانه شرق و غرب در دو قرن گذشته برای برقراری دموکراسی که نمونه اش نهضت مشروطیت ایران است. (۱)

### ۲. حزب الله فرقانی

اراده خداوند انقلابی است و طرز تفکر خداوند بر این اساس استوار است که توده های ضعیف و محروم شدگان تاریخ بر قدرتمندان و اربابان و صاحبان زر و زور چیره شوند و غالب گردند و برای تحقق این اراده است که خداوند تشکیل حزب داده است با حزبی که همه نیروهای متکامل جهان را به همراهی قشر پیشتاز انقلاب گر در پوشش خود فرد برده است، و در مقابل، قدرتمندان و طواغیت و شیاطین اند که مانع تحقق اراده خداوند می گردند. تنها با دید انقلابی و بر اساس ایدئولوژی و طرز تفکر خداوند است که می توان به قرآن نگرینست و حقایق آن را دریافت. . . (۲)

واژه قرآنی حزب الله در دو متن پیشگفته به دو شکل کاملاً متفاوت به کار بسته می شوند: در کاربست نخست، شهید مطهری مفهوم حزب الله را به گونه ای معنی می کند که نهضت دینی صدر اسلام، جنبش های بشری در جوامع اروپایی در جهت برقراری دموکراسی و نیز نهضت مشروطیت را پوشش دهد و تحت مقوله ای واحد گرد آورد. در آن سوی این مفهوم موسع و عموم بشری، گروه فرقان به عنوان یکی از نخستین گروه های سیاسی که مدعی درک انقلابی از مفهوم حزب الله بود، این تعبیر قرآنی را در فضایی بنیاداً متفاوت با فضای پیشگفته به کار می بندند. فرقان هم چون دیگر گروه هایی که درک استالینیستی و قرائت فاشیستی خود را به عنوان اسلام راستین عرضه نمودند، هرگز دیدگاه مثبتی در قبال قیام های بشری برای برقراری دموکراسی که به تعبیر مطهری نمونه اش نهضت مشروطیت ایران است نداشتند، چه رسد به اینکه چنین نهضت هایی را تحت مقوله حزب الله معرفی نمایند. قرائت فاشیستی و استالینیستی همواره جنبش های اصلاحی بشری را به دیده توطئه نگریسته است. مطهری در نقد این بینش توطئه محور و سوئظن مدارانه به جوامع بشری، بر حضور نوعی الحاد و ماتریالیسم خفی و یا آشکار در پس زمینه فکری جماعت مذکور تأکید می کرد. پیروان این دیدگاه بدبینانه، تاریخ و اصلاحات جوامع بشری در غرب و شرق را شر محض می دانند و هر تز اصلاحی را محکوم می شمارند. بلکه هر تز اصلاحی را يك نیرنگ و شر دیگری را برای بشر می شمارند. (۳)

از نظر شهید مطهری انکار اصالت نهضت های اصلاح طلبانه بشری نظیر نهضت مشروطیت و یا نهضت های اصلاحی اروپا و معرفی نهضت های اصلاحی همچون يك خدعه و فریب (۴) از سوئظن به فطرت خیرخواه بشری سرچشمه می گیرد که نهایتاً به

انکار خدا و ماتریالیسم خفی تحت لوای مذهب منجر می گردد. در چنین مکاتب توطئه باورانه ای است که به تعبیر مطهری: انسان در واقع از انسانیت ساقط می شود و همیشه هر جا که انسان در یک قسمت نفی می شود همان جاست که خدا نفی می شود. این اصلی است که هیچ گاه تخلف ندارد. (۵)

به این لحاظ دعوی آیت الله مطهری با مدعیان اومانیسم به مفهوم اصالت انسان اصلاً این نبوده که چرا آنها به اصالت انسان قائل هستند، کاملاً به عکس اوبر اساس تصویری که از خویشاوندی بین انسان و خدا داشت معتقد بود که تنها در چارچوب یک تفکر الهی می توان از اصالت انسان دفاع کرد و دچار تناقض و یا تضاداندیشی در دفاع از حقوق او نشد. نحوه کاربست و ازگان اصالت انسان و نیز اومانیسم در اندیشه مطهری به نحوی است که اساساً نمی توان دادگاهی را در امتداد متون او به عرصه تخیل درآورد که فردی به جرم باور اومانیستی در جایگاه متهم بنشیند. اما به راحتی می توان تصور کرد که در حکومت ایده آل او مخالفین به نحو کاملاً برابر حقوق و آزاد به تریبون مناظره و مباحثه تکیه بزنند و در نهایت صراحت به دفاع از اندیشه خود استدلال نمایند.

به این ترتیب برای اولین بار در جریان قرائت فاشیستی از دین است که انسان سالاری و مردم سالاری به نحو سیستماتیک در مقابل اسلام قرار گرفته و به مرکزکشی های سیاسی و اجتماعی بدل می گردد. البته حاملین و مروجین قرائت فاشیستی از دین، همواره طی سال های پیش و بعد از انقلاب در کناری ترین حواشی انقلاب و جمهوری پر سه می زدند، تنها در آغاز دهه هفتاد بود که آنان ظنین تفکرات خود را در مکان هایی به کلی متفاوت یافتند و خیز تدریجی خود را برای تسخیر تریبون های رسمی آغاز کردند. . .

. . . به این ترتیب وقتی شهید مطهری درست در نقطه مخالف قرائت فاشیستی از بین جریان حزب الله را در کنار دیگر جریانات و احزاب بشری و نهضت های اسلامی شرق و غرب معرفی می کند می بایست پیشاپیش به نوعی آشتی و سازگاری میان آرمان های عموم بشری و اصلاحی با فهم خویش از اسلام دست یافته باشد و با حرکت از نقطه عزیمت همین جوانب مشترک، خویشاوندی گفتمانی بین پدیدار های ظاهراً ناهمساز برقرار سازد. او در رویکردی که تقریباً قابل مقایسه با جوه خاصی از چند فرهنگ گرایی است از تعدد و تکثر اصالت های مستقل هر یک از نهضت های بشری دفاع کرده و کوشش می کند بین آن جنبش های اصلاحی و اصلاح گری دینی نوعی خویشاوندی برقرار نماید. به عبارت دیگر برخلاف نگرش تقلیل گرایانه ای که از یک و فقط همان اصالت منحصر به فرد یک نهضت دفاع می کند، مطهری سخن از اصالت های مستقل هر یک از نهضت های اصلاحی در کنار یکدیگر به میان می آورد. ما در تاریخ همه جور نهضتی را داریم، همه جور حرکتی را داریم، ما در تاریخ نهضت ادبی داریم که خودش اصالت دارد، نهضت فرهنگی و علمی داریم که خودش اصالت دارد، نهضت مذهبی داریم که خودش اصالت دارد، نهضت های سیاسی داریم که خودش اصالت دارد، نهضت های اقتصادی هم داریم که خودش اصالت دارد. هیچ ضرورتی ندارد که هر نهضتی به هر شکلی که در جامعه پیدا شد، او را برگردانیم به یک شکل معین. (۶) این برگرداندن به یک شکل معین و یا همان تقلیل دادن یک نوع نهضت به نهضتی که تنها نهضت اصیل محسوب می شود جزئی و بیژگی های اصل پرستانه و ریشه پرستانه معاصر است که آن روز به طرفداری از انقلاب بر علیه اصلاح طلبان شیوع یافته بود و امروز، همان مرزبندی اصلتی منجر به اتحادی اعلام نشده مابین هویت گرایان خودی و مدعیان اصلاح طلبی واقعی و حرفه ای که اصلاح طلبان واقعا موجود را غیردولتی می شمارند، گردیده است. (۷) در همین راستا شهید مطهری باطنی گزنده از پوراود سخن می گوید که به رغم تحصیل کرده اروپا بودن و به رغم اینکه جنبش های اصلاحی اروپا را از نزدیک دیده (۸) باز هم در بازگشت از مهد جنبش های اصلاحی در دام نوعی خرافات جدید افتاده و اندیشه تاریخ پرستی را به استخدام ناسیونال - فاشیسم رژیم شاه و فلسفه تاریخ آن رژیم در قبال ایرانیت و تاریخ ایران باستان درآورده است. یک چنین خوشی بینی انسانی در قبال دیگر نهضت های بشری که نهایتاً به خویشاوندسازی حزب الله با اصلاح طلبان بشری می انجامد، ریشه در دریاقتی دارد که مطهری از حزب و از الله در فاهمه خویش هضم و جذب کرده است. یعنی انسان و نهضت های انسانی را به گونه ای می فهمیده که با خداوند و با قیام های مصلحان دینی، مستقل از سلسله مراتب ارزشی و درجات استکمالی، در

يك منظومه معنایي واحد جاي بگیرند. به دیگر سخن درست در نقطه تلاقی انسان شناسی و خداشناسی شهید مطهری بوده که نهضت های اصلاح طلبانه بشری در طول و نه در عرض نهضت های مصلحان الهی جاي می گرفته است.

از نحوه مرزبندی کلامی مطهری با مقوله حزب الله مطابق قرائت گروه فرقان به خوبی می توان پیوند بین انسان شناسی و خداشناسی آن متفکر بزرگ را به خوبی تشخیص داد: از نظر شما [گروه فرقان] قرآن جز فلسفه مدون حزب خدا نیست، فلسفه ای که تنها يك هدف دارد و آن پیروز کردن محروم شدگان بر قدرتمندان است تمام مسائل قرآن بر محور انقلاب و فلسفه انقلاب است خداوند حزب تشکیل داده و حزب خدا همه نیروهای متکامل جهان - دارای هر عقیده و مذهب - هستند و خداوند می خواسته است يك حزب تشکیل دهد و يك فلسفه انقلابی برای حزب بنویسد و همین کار را هم کرده است برای فهم فلسفه انقلاب، انقلابی بودن کافی است و شرط دیگری هم ندارد و با انقلابی نبودن هیچ شرطی مفید نیست. (۹)

به این ترتیب قرائت فرقانی - استالینیستی از قرآن و از مقوله حزب الله، نوعی تك حزبی را به نوعی از تك فهمی و قرائت انحصاری از دین پیوند می زند. این قرائت یکه و انحصاری در نقطه تلاقی دو نوع تقلیل گرایی صورت می گیرد: تقلیل و فروکاست همه ابعاد و وجوه نامحدود متن دینی به مانیفست حزب خدا، تقلیل و انحصار فهم قرآن به اعضا .

آنچه که در چنین قرائت تقلیل گرایانه ای در راس حزب خدا گمارده شده چیزی نیست جز نسخه مدرن و انقلابی خدایی که روحانیون قشری دین یهود به پیروان خود معرفی می گردد: یعنی درست همان یدالله مغلوله که يك بار برای همیشه ساعت جهان به سود يك جریان خاصی كوك کرده و کار دیگری جز اینکه جماعتی معین را یاری نماید و در جانب آنان قرار گیرد از او بر نمی آید. دقیقاً همین تصویر پیشگفته از خداوند و از حزب خدا است که به میانجی گری قرائت انقلابی - استالینیستی از دین توسط گروه فرقان و نیز مجاهدین خلق [منافقین] شکل اسلامی به خود گرفته و تك خوانی و تك قرائتی از متون دین را همچون تنها قرائت ممکن عرضه می نماید. آنها در بند چهارم از مبحث موسوم به تضاد فرد و سیستم می گفتند: سازمان ما پیچیده ترین پدیده هستی است، و انطباق هر چه بیشتر با سازمان و انحلال بیشتر در سیستم. . . حل تضاد فرد و سیستم یعنی حل شدگی کامل تشکیلاتی در يك پدیده که پیچیده ترین پدیده ها است و لاشریک له، و حل مسائل [يك عضو سازمانی] در رابطه با این پدیده است و [اقرار به این اصل سازمانی که] من اولین تسلیم شده هستم، تسلیمی انقلابی.

به این ترتیب در چارچوب قرائت انحصاری و انسدادی از متون دینی، بین لاشریک بودن خداوند با لاشریک بودن حزب و نهایتاً نفی مشارکت سیاسی همچون يك شرك این همانی برقرار می شود. به همین منظور رجوی به دنبال انحلال دفتر سیاسی خودساخته، وجود چنین نهادی در جنب رهبری سازمان را به عنوان تجلی شرك معرفی می کرد و می گفت: دفتر سیاسی شرك است، زیرا معنی شركت در رهبری را می دهد. در واقع انحلال دفتر سیاسی سازمان به میانجی گری نوعی قرائت فرقانی صورت می گرفت که مطابق آن کمترین تجلیات مشارکت جویی حتی خودی ترین خودی ها، به مفهوم شرك در نظر گرفته می شد. خواست معطوف به انحلال دفتر سیاسی بیانگر آن بود که حتی صوری ترین مشارکت سیاسی توسط خودی ترین خودی های آن جریان تحمل نشده و این عدم تحمل در قبال مشارکت جویی خود را به زیور قرائت فرقانی و وحدت حزب می آراسته است. در واقع هدف واقعی رجوی انحلال مشارکت سیاسی و انحلال مشارکت جویان در هویت یکه و منفرد خود بود. به این ترتیب گزینه انحلال طلبی بر ضد مشارکت جویی سیاسی در چارچوب يك تفکر توجیهی ناب گرایانه می یابد: مجاهدین خلق در تبیین اصل چهارم از مبحث تضاد فرد و سیستم می گفتند: اگر در هستی ارتقایی وجود دارد تجلی آن فقط در يك راه است و آن هم راه سازمان است.

ناب گرایی مجاهدین خلق [منافقین] پیوندی تنگاتنگ با ایده تجلی به مفهوم پیشگفته داشت که مطابق آن يك و فقط يك قرائت ناب از متون دینی وجود دارد که منحصر به همان يك حزب و جریان پیشتاز است. اگر چنین مدعایی درست باشد بنابراین هیچ راهی به جز اینکه همه جریانات دیگر خودشان و فهم شان را در همین يك حزب منحل نمایند تا از شرك خلاصی یابند! و ناخالصی ها و زنگارهای طبقاتی را در آن تنها آبراهه تکاملی بشویند و برویند، نمی ماند.

در سرزمین ما قاریان قرائت فاشیستی از ملیت و ایرانیستین نخستین مبدعین مرکزکشی های ناب گرایانه بودند، آنها نخستین کسانی بودند که در دوران رژیم شاه اسلام و سپس انقلاب اسلامی را به عنوان امری غیرخودی و عربی معرفی کردند و قاریان قرائت فاشیستی از دین با وام گرفتن همین قواعد بیگانه سازی و عربی نمایاندن به غربی نمایاندن حقوق بشر و دموکراسی و جامعه مدنی مبادرت ورزیدند. قاریان قرائت فاشیستی همچنین میراث بر اندیشگی منافقین و گروه فرقان هستند که مدرن و امروزی کردن دین در نزد آنها به شکل جلوه کشیدن تاریخ قیامت و انطباق آن با تصفیه ها و اعتراف گیری ها و محاکمات درون گروهی جلوه گر می شد. در جریان همین گذار پنهان از یک متن دینی به یک متن فاشیستی است که آنچه که مربوط به داور الهی در روز قیامت است به امری روز آمد تبدیل شده و روز داور به دست خداوند را به روز مرزبندی خونین و خشونت بار بین خالص و ناخالص بدل می سازد. تعیین درجه خلوص بنده که امری است منحصر الهی، واگذار می شود که ایدئولوژی های فاشیستی و پیشافاشیستی معاصر از طرق بت سازی تعیین کرده اند.

سلسله عملیات افشاگری و اعتراف گیری در فضای پیشگفته اگر چه خود را با نام انقلاب و اسامی شریفی توجیه می کنند اما در نهایت آن واژگان شریف به دست کسانی که در یک فضای سرشار از تمایزگذاری های هویتی آنها را تلفظ می کنند چیزی جز اسم مستعار همان عملیات اعترافی نیست. منظور ناب گرایان از انقلاب در چارچوب چنین ادبیاتی هرگز اشاره به انقلاب واقعا موجودی نیست که توسط همه اقشار مردم واقعا موجود بر پا شد و در امتداد منطقی خود به برآمد یک سلسله نهادهای انتخابی توسط همان مردم راه برده است، کاملا به عکس، منظور نوعی وعده تاریخی است که علی القاعده می بایست در خصوص حزبی خاص و جریانی خاص محقق گردد و اگر هم در عالم واقع چنین نشده لابد اشتباهی و یا حتی خیانت و سرقتی در مسیر واگذاری آن امانت پیشین رخ داده است که باید رفع و با آن مقابله گردد. به این اعتبار مفهوم سرقت انقلاب که توسط رجوی در توصیف انقلاب اسلامی به کار می رفت دقیقا بر مبنای همین درک تاریخ پرستانه پیشگفته توجیه و تفسیر می شد که بر مبنای آن گویی پیک تاریخ در مسیر ابلاغ حکم انقلاب دچار اشتباه شده و یا کسانی در مسیر آن پیک و صاحب اصلی انقلاب سبز شده و آن ابلاغیه را سرقت کرده اند! به همین منوال تعبیر سرقت اصلاحات که توسط ناب گرایان متعلق به صفوف اپوزیسیون خارج کشوری در توصیف اصلاحات موجود و اصلاحات پساحزادی ابداع گردید از همان منطق تبعیت می کند که به موجب آن افراد و جریاناتی به نحوی پیشین و مستقل از اینکه مردم آنها را انتخاب کنند بنابر ماهیت و ذات خود می بایست جزو برگزیدگان تاریخ به شمار روند و اگر چنین نشود لابد سرقتی و خیانتی رخ داده است.

می بایست قرائتی مهربانانه از مفهوم حزب الله به دست داد که خویشاوندی خدا و انسان را در پای قوم و خویش بازی صهیونیستی از مفهوم بیهوده و یا در پای اسطوره قوم برگزیده و طبقه برگزیده و صنف برگزیده قربانی ننماید. شهید مطهری گویی پاسخ هگل را درباره رابطه عاشقانه بین محدود و نامحدود می داد و یا گویی قرائت مهربانانه خود را از قرآن بر ضدقرائت فرقانی از حزب الله علم می کرد، آنگاه که در تفسیر سوره فتح به تشریح و توضیح این تعبیر شریف قرآنی می پرداخت. در قرآن آن چنان که آیت الله مطهری به ما معرفی می کند ما با یک حزب الله دیگر مواجه هستیم. حزب الله قرآنی متمایز با حزب الله فرقانی خصلت گفت و گویی را حتی تا مرتبه دیالوگ بین انسان و خدای خود ارتقا می دهد.

حزب الله به این معنا، یعنی معنایی که مطهری به ما می آموزد، یکی از زیباترین تعبیر قرآنی است و به تعبیر امروزی، مرز اساسی و مرزبندی نهایی خدای قرآنی با خدای خشک و بی روح و خشن فلاسفه را نشان می دهد. اگر ذهنیت خودمان از تئوری های لنینی و از التقاط حزب پیشاهنگ با حزب خدا آزاد کنیم و به نحوه پیوند بین حزب ناس و خدا بیندیشیم اولین سوالی که مطرح می شود این است که اساسا حزب خداوند یعنی چه؟ مگر خداوند العیاذبالله نیازمند آن است که حزب تشکیل بدهد و خود به تشکیل کمیته مرکزی و غیره بپردازد؟! اگر از مفهوم حزبی و تشکیلاتی و محاکمات حزبی ذهن خودمان را آزاد نماییم در آن صورت می توانیم آمادگی دریافت مفهوم دوستانه و گفت و گویی این تعبیر شریف را به شیوه ای که شهید مطهری به ما می گوید کسب نماییم.

خداوند غني مطلق و بي نياز از همه عالم و عالميان است... ولي تعبيرات خداوند متعال در قرآن آنچنان دوستانه است كه گويي دوستي با دوستي سخن مي گويد: اي انسان ها بياييد خدای خودتان را ياري كنيد. در واقع خودياري را خدایاري تعبير مي كند. اي اهل ايمان ياوران خدا باشيد، حزب الله باشيد، جندالله باشيد. در قرآن چندین بار تعبير حزب الله و جندالله آمده است. (۱۰)

ملاحظه كرديد! سخن از تشكيل حزب توسط خداوند و مداخله جانبدارانه خداوند به نفع يك حزب واحد نيست، سخن از اين نيست كه فيض الهي در صنف خاصي تجسد و تجلي انحصاري يافته، كاملا به عكس، سخن از يك فيضان عام و جهانشمول است و سخن از سخنگويي خداوند با بندگان خود مي رود. حزب الله مهر، حزب الله دوستي متقابل، حزب الله گفت و گو امروزه شايد تعابير غريب به نظر برسد ولي شهيد مطهري مرزهاي عقيدتي مفهوم خدایاري و خودياري قرآني با خدای فلاسفه را در همين چيزهاي مي جويد كه اين قدر براي ما غريب مي نمايد و به گوش ما ناآشنا است.

بي نوشت:

۱. مطهري قيام و انقلاب مهدي از ديدگاه فلسفه تاريخ ۴۰ تا ۴۲ چاپ مشهد، سال ۵۴.
۲. گروه فرقان جزوه تفسير قرآن نقل از مطهري مجموعه آثار جلد ۱ ص ۴۶۱
- ۳ و ۴. مطهري دروس فلسفه تاريخ نوار، ۶۱ بهار ۵۶.
۵. مطهري فلسفه تاريخ جلد ۱، ص ۱۱۱.
۶. مطهري دروس فلسفه تاريخ نوار ۵۲: اردیبهشت ۵۶.
۶. کنفرانس برلين نقطه آغاز مرزكشي چنگيز پهلوان و برخي از چهره هاي اپوزيسيون خارج كشوري با اصلاح طلبان داخل كشور بود كه مطابق آن نبردهاي معيني بنابر ماهيت و بنابر جايگاه تاريخي خود مطابق رسالتي خود گمارده از جانب تاريخ جزو اصلاح طلبان واقعي قرار گرفته و بقيه اصلاح طلبان واقعا موجود در داخل كشور در رديف سارقين اصلاحات طبقه بندي مي شوند. اين مرزبندي اگر چه مورد پذيرش چهره هاي آزاداندیش و مستقل اپوزيسيون قرار نگرفت ولي مشترياني در اين سوي قضيه در جانب تنگ نظران داخلي يافت.
۸. مطهري سلسله يادداشت هاي استاد جلد اول، ص ۱۶۹.
۹. مطهري مجموعه آثار جلد ۱.
۱۰. مطهري آشنائي با قرآن، جلد هفتم، ص ۴۰، انتشارات صدرا.